

## بررسی انتقادی راه‌حل‌های ارائه‌شده پیرامون تعارض شروط

عبدالرحیم حسینی\*

استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۲/۹/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۲/۱۰)

### چکیده

در مبحث تعارض شروط، دیدگاه‌های صاحب‌نظران در ترسیم محل بحث و نزاع پیرامون این مبحث مختلف است، برخی معتقدند محل نزاع در مبحث، تعارض موجود نه بین چند منطوق است و نه بین چند مفهوم، بلکه میان منطوق یکی از شروط است با مفهوم شرط دیگر، از نظر بعضی دیگر، مسئله مهم در این مبحث نه تعارض بین دو منطوق است، نه تعارض بین دو مفهوم و نه تعارض بین منطوق قضیه‌ای با مفهوم دیگری، بلکه معضل اصلی، دوران امر بین استقلال و عدم استقلال شروط است، و جمعی در تحریر محل نزاع، قائل به تفصیل شده‌اند و نزاع در این زمینه را منحصر به یک مورد نمی‌دانند و براین باورند که در اینجا دو سؤال وجود دارد، یکی درباره شروط متعددی که جزای واحد دارند، اما این جزا نه از حیث وجود تعددپذیر است، نه از حیث رتبه و دیگری درباره جزایی است که با وجود وحدت حقیقی، به لحاظ وجودی تکرارپذیر است. از نگاه برخی صاحب‌نظران، مسئله اصلی آن است که تنافی بین دو شرط نه فقط از حیث علیت منحصره بودن آن، بلکه از این حیث است که بنا به قول به تبادر در مفهوم شرط تنافی بین دو تبادر است. پس مشکل این مبحث لفظی و دلالتی است و حل آن تنها از طریق قواعد لفظیه ممکن است. احتمالات مطرح برای رفع تعارض میان شروط متعدد، پنج احتمال است که در بررسی به‌عمل آمده، بررسی و نقد شده‌اند.

### واژگان کلیدی

تعارض، جزا، شرط، مفهوم، منطوق.

## ۱. مقدمه

اگر دو شرط یا چند شرط از حیث شرطیت و نوع تأثیرگذاری در جزای واحد اتحاد داشته باشند، بنا بر اینکه قضیه شرطیه مفهوم نداشته باشد، بین این شروط هیچ‌گونه تمانع و تعارضی دیده نمی‌شود و منعی ندارد که در عین تعدد، شرطیت برای جزای واحد نیز داشته باشند، زیرا هر یک مقتضای منطوق خود را اثبات می‌کنند و مفهومی ندارد که در تعارض با منطوق یا مفهوم دیگری باشد، بر مبنای این نظر، چیزی که دلیل اول شرط می‌داند، وجوب ترتب جزا بر شرط ثابت و محقق است، اما اینکه این شرط علیت منحصره داشته باشد و از این حیث که علت منحصره است، مانع شرطیت هر شرط دیگری باشد، این چیزی نیست که نسبت به آن اقتضایی داشته باشد. لذا دلیل دوم نیز چنین حالتی دارد و صرفاً مفاد منطوق خود را شرط برای تحقق جزا می‌داند و بر علیت منحصره داشتن آن نسبت به جزا و نفی هرگونه شرط دیگری غیر از خودش تأکیدی ندارد. پس دلیل اول یا هر دلیل دیگری به‌عنوان شرط دیگری برای تحقق حکم جزا نقش ایفا کند و به‌عنوان شرط تحقق آن دانسته شود، از ناحیه این دلیل منعی متوجه آن نیست. چنانکه دلایل و شروط دیگر نیز چنین هستند و با تحقق هریک از آنها جزا نیز ضرورت می‌یابد و حکم وجوبی بر آن مترتب می‌شود.

ولی در صورت قول به اثبات مفهوم شرط، میان دو شرط که هر یک به‌عنوان علت منحصره شناخته می‌شوند، تعارض حاصل می‌شود، زیرا بر مبنای این نظر، هر یک از آن دو بر انحصار و تأثیرگذاری و عدم ترتب حکم مقرر در جزای بر هر شرط دیگری دلالت دارند، مثلاً روایت: «اذا خفی الاذان فقصر» (حر عاملی، ۱۴۲۳، ج ۵: ۵۰۶) دلالت دارد بر انحصار علت وجوب قصر در خفای اذان، لذا هر وقت اذان خفا پیدا نکند، حکم قصر فعلیت پیدا نمی‌کند، اگرچه جدران خفا داشته باشد یا هر شرط دیگری که مقرر شده، حاصل شود، در مقابل روایت: «اذا خفی الجدران فقصر» (همان) دلالت می‌کند

بر انتفای وجوب قصر در صورت انتفای خفای جدران ولو اینکه خفای اذان نیز محقق شود.

و بالجمله در صورت حصول یکی از شروط متعدد مقرر برای ترتب حکم در جزای بین اقتضای مفهومی شرط حاصل با دیگر شروط تعارض پیدا می‌شود.

این مسئله که یکی از چالش‌های مهم پیش‌روی قائلان به مفهوم شرط است و ثمرات عملی فراوان بر آن مترتب می‌شود و آنان را وادار کرده است تا برای رهایی از این مشکل راه‌حلهایی ارائه دهند و مسئله‌ای جدید عنوان کنند، که مهم‌ترین نظریات ارائه شده در این زمینه را بررسی می‌کنیم، اما پیش از هر چیز لازم است با توجه به اختلاف نظرهایی که پیرامون تحریر اصل محل نزاع و طرح سؤال مبحث وجود دارد، ابتدا دیدگاه‌های مطرح در این مورد را بررسی کنیم.

## ۲. دیدگاه‌های مختلف در ترسیم محل بحث

### ۱.۲. نظر صاحب تعلیقه معالم و برخی متأخران

در تعلیقه معالم‌الاصول آمده است: «گاهی در خطاب شرعی قضایای شرطیه متعددی وارد می‌شوند، که در عین تعدد مقتضی جزاء واحدند، در نتیجه بین منطوق هر یک با مفهوم دیگری، تعارض به وجود می‌آید، نظیر تعارض میان عام و خاص، چرا که مفهوم هر یک از این شروط، حکم عموم را دارد، مانند: «ان جائک زید فاکرمه» و «ان اعطاک فاکرمه» و «ان البسک فاکرمه»، مفهوم قضیه اول این است که: «ان لم یجئک فلا یجب اکرامه اعطاک اولاً البسک اولاً» (قزوینی، ج ۴: ۲۸۸) که نسبت به حکم اعطا عمومیت دارد.

طبق این نظر تعارض موجود، نه بین چند منطوق است و نه بین چند مفهوم، بلکه میان منطوق یکی از شروط است با مفهوم شرط دیگر، در حالی که مفهوم هر یک از این شروط، نافی شرطیت هر شرط دیگری نسبت به جزای واحد هستند، منطوق هر یک از آنها معارض اقتضای شرطیت نسبت به همان جزا هستند و بسیاری از متأخران نیز متمایل

به این فرضند (خویی، ۱۴۲۲، ج ۴: ۲۳۹؛ روحانی، ۱۳۱۶، ج ۳: ۲۴۷؛ وحید خراسانی، ۱۳۸۸: ۱۹۷؛ مظفر، ۱۳۸۷، ج ۱-۲: ۱۲۸، قمی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳۱۵؛ روحانی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۲۲۳؛ سبحانی، ۱۴۲۶، ج ۲: ۳۶۷).

## ۲.۲. نظر میرزای نایینی

در فوائدالاصول آمده است: «اگر شروط جزاء واحد به گونه‌ای متعدد باشند که شرطیت هر یک منافی شرطیت شرط دیگر باشد، حال به واسطه تباین دو شرط یا به واسطه اینکه دائماً یکی از دو شرط پیش از دیگری واقع می‌شود، چنانکه در خفاء اذان و جدران این چنین است، که هر یک شرط برای وجوب قصر قرار داده شده‌اند، با اینکه بنا به گفته، خفاء اذان دائماً پیش از خفاء جدران واقع می‌گردد، در چنین صورتی بحث در این است که آیا از استقلال هر یک در سببیت دست برداریم و هر دو را جزء السبب قرار بدهیم؟ یا اینکه از انحصار هر یک در سببیت دست برداشته و هر یک را سبب مستقل بدانیم؟» (نایینی، ۱۴۱۷، ج ۱-۲: ۴۸۶).

بر اساس این تعبیر مسئله مهم این مبحث نه تعارض بین دو منطوق است، نه تعارض میان دو مفهوم و نه تعارض بین منطوق قضیه‌ای با مفهوم دیگری است. بلکه معضل اصلی دوران امر بین استقلال و عدم استقلال شروط است. که با توجه به قول به انحصار شرط در علیت برای جزا از یک سو و تعدد شروط که اقتضائات انحصاری متعددی را به دنبال دارند، سؤال اصلی مبحث این است که آیا استقلال شروط را حفظ کنیم یا هر یک را جزءالسبب بدانیم؟

«که در صورت دست برداشتن از استقلال هر یک از شروط، حکم در مثال مبحث «انحصار وجوب تقصیر است در صورت خفاء اذان و جدران هر دو» و خفای یکی از آن دو کفایت نمی‌کند و در صورت حفظ استقلال هر یک از آنها، خفاء یکی از آنها برای حکم وجوب تقصیر کافی خواهد بود» (همان، وحلی، بی‌تا، ج ۵: ۴-۵).

**۳.۲. نظر آقا ضیاء عراقی**

از دیدگاه آقا ضیاء عراقی محل بحث در مقام تعدد شرط و اتحاد جزاء، نه در تعارض بین مفهوم یکی از شروط با منطوق دیگری است و نه در دوران امر بین استقلال و عدم استقلال شروط، بلکه بحث از دو عامل سرچشمه می‌گیرد، یکی عدم امکان استقلال هر یک از شروط نسبت به جزای واحد و دیگری علم اجمالی به مخالفت ظهور هر دو شرط با واقع و نفس‌الامر، پس این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به این دو محذور کیفیت تصرف در عقدالوضع قضایای شرطیه‌ای که شروط آنها متعارضند، به کدام یک از این احتمالات یاد شده است.

وی بر این اساس در تحریر محل نزاع و طرح سؤال مبحث می‌گوید: «در صورتی که جزاء واحد و غیرقابل تعدد به تعدد شروط است، به نحوی که نه از حیث وجود تعددپذیر است نه از حیث مرتبه، همان‌گونه که وجوب قصر مترتب بر خفاء اذان و خفاء جدران این چنین است... بین دو شرط تعارض واقع می‌شود، زیرا ابقاء ظهور هر یک از آنها به حال خود به نحوی که مقتضی ترتب استقلالی جزاء باشد، ممکن نیست و اجمالاً می‌دانیم که ظهور هر دو شرطیه (در استقلال و انحصار علیت) مخالف واقع است، به همین جهت لازم است در ناحیه عقدالوضع هر یک از دو شرط متعارض تصرف شود» (آقاضیاء عراقی، ۱۴۱۷، ج ۱-۲: ۴۸۴).

**۴.۲. نظر امام خمینی**

از نگاه امام خمینی، پرسش اصلی در تبیین محل نزاع این است که آیا تعارض مطرح بین دو شرط، تعارض بین منطوق آنهاست یا بین مفهوم هر یک با منطوق دیگری؟ (امام خمینی، ۱۴۱۳، ج ۲: ۱۹۰) که قبل از وارد شدن به طرح و بررسی نظریات، لازم است به خود این سؤال جواب مناسبی داده شود.

«ظاهر امر گویای آن است که تعارض بین منطوقین است و فرقی نمی‌کند علیت منحصره بودن شرط در شرطیات را بر اساس تبادل بدانیم، یا از طریق انصراف و یا

مقتضای اطلاق اثبات نمائیم» (همان) و ترسیم و تصویر محل نزاع طبق هر یک از این سه حالت به این نحو است: «در صورتی که علیت انحصاری از تبادر و وضع استفاده شود، از آنجا که حصر علیت به چیزی منافی اثبات آن به واسطه علت دیگر است و بین علت و شرط مقرر به عنوان منحصره با هر شرط دیگری تنافی وجود دارد، لذا تنافی بین این دو شرط از حیث منطوق است» و اگر علیت منحصره داشتن از طریق انصراف ثابت گردیده خود این انصراف منشأ تنافی و تعارض است و همین‌طور در مورد اطلاق، تعارض بین دو اصالة الاطلاق در دو جمله است» (همان).

بنابراین تنافی بین دو شرط، نه فقط از حیث علت منحصره بودن هر یک از آنها، بلکه از این حیث است که بنا به قول به تبادر، تنافی بین دو تبادر است و در صورت قول به انصراف بین دو انصراف و در صورت سوم بین دو اطلاق است. لذا محذور و مشکل اول در این مبحث دلالتی و لفظی است و حل آن از طریق قواعد لفظیه ممکن است. امام خمینی با پذیرش این مبنا می‌افزاید: «کیفیت توفیق و جمع بین شروط متعدد به اختلاف مبانی مختلف است» (همان) و ما از میان احتمالات شش‌گانه مطرح در این باب، به‌طور مطلق نمی‌توانیم مدافع یک احتمال باشیم و لازم است این احتمالات با عنایت به مبانی تفسیر شوند.

بر اساس آنچه گفته شد، در تحریر محل نزاع در مبحث تعدد شروط و اتحاد جزاء، حداقل با چهار نظریه مختلف مواجه هستیم: ۱. تعارض منطوق یکی از شروط متعدد با مفهوم شرط دیگر؛ ۲. دوران امر بین استقلال و عدم استقلال شروط متعدد بدون اینکه تعارض را بین منطوق شرطی با مفهوم شرط دیگر بدانیم؛ ۳. عدم امکان استقلال هر یک از شروط با علم اجمالی به مخالفت ظهور شروط متعدد با واقع و نفس‌الامر و کیفیت تصرف در عقد الوضع قضایای شرطیه و ۴. تعارض بین منطوق قضایای شرطیه بدون عنایت به تعارض مفهوم آنها با یکدیگر یا تعارض مفهوم با منطوق شرط دیگر.

به‌طور طبیعی می‌توان احتمالات مطرح در طریق حل مسئله و پاسخ به سؤالات مبحث را طبق هر یک از این مبانی مختلف دانست، لذا لازم است وجه مورد نظر خود از میان این نظریات چهارگانه را متمایز کنیم که از نظر ما با توجه به واقعیات این مبحث و احتمالات مطرح برای ارائه راه‌حل مسئله، نظریه آقا ضیاء عراقی عمومیت دارد و قابل انطباق به سه نظریه دیگر است و شامل آنها نیز می‌شود و ما می‌توانیم هر یک از آنها را ضمن یکی از احتمالات مطرح بیابیم، در حالی که نظریه آقا ضیاء ما را قادر خواهد ساخت تا درباره همه احتمالات بحث کنیم.

### ۳. احتمالات مطرح برای رفع تعارض شروط متعدد

برای رهایی از تمناع و تعارض میان شروط متعدد و علاج آن، احتمالاتی مطرح شده و ابتدا به‌عنوان راه‌حل‌های احتمالی تعداد و کیفیت آنها مورد تأکید قرار گرفته و در ادامه به مدلل و مبرهن کردن احتمال برتر پرداخته‌اند.

شیخ در الأنظار تعداد این احتمالات را پنج احتمال دانسته است و به‌ترتیب ذیل بیان می‌کند:

**احتمال اول:** تخصیص مفهوم هر یک از شروط به منطوق دیگری، لذا در «اذا خفی الاذان فقصر» و «اذا خفی الجدران فقصر» مراد از این دو شرطیه انتفای وجوب قصر است، در صورتی که سبب دیگر نیز منتفی باشد» (کلانتری، ۱۴۲۵، ج ۲: ۴۷) و اگر مفهوم قضیه اول: «اذا لم تخف الاذان فلا تقصر» است مقید به: «الآن تخف الجدران» گردیده، یعنی با رفع یاد از ظهور مفهوم در عموم شرطیت آن را به میزانی که مقتضای شروط متقابل است، خاص و از این روش متداول در جمع عرفی استفاده می‌کنیم و با در نظر گرفتن این مطلب که بر اساس دو شرط یاد شده، دو اطلاق مفهومی به‌وجود آمده، مفهوم قضیه اول با منطوق قضیه دوم مقید شده است و نیز اطلاق مفهوم در قضیه دوم با منطوق قضیه اول مقید می‌شود و حاصل این تخصیص می‌شود: «وجوب قصر، به‌عنوان جزاء شروط، در صورتی منتفی است، که خفاء اذان و جدران نیز به‌عنوان دو شرط آن منتفی گردند».

وجه این احتمال بنا بر نظر شیخ این است که: «دلالت لفظ بر منطوق خود اقوی از دلالت آن بر مفهومش است و تردیدی نیست که در مقام تعارض اقوی مقدم بر مقابل خود است» (همان).  
**احتمال دوم:** «رفع ید از مفهوم در شروط متعارض» (همان) در این احتمال هیچ‌یک از شروط متعارض دلالتی بر انحصار در شرطیت و عدم دخالت شروط دیگر در جزا ندارند، به این معنا که اگر قضیه شرطیه دارای مفهوم است، در مورد تعارض بین شرطین از اساس قائل به مفهوم نیستیم.

ثمره تفریق این احتمال با احتمال اول این است که «در احتمال اول با وجود دو شرط متعارض می‌توان بر عدم مدخلیت چیز دیگر در جزاء مفروض استدلال کرد به خلاف احتمال دوم» (همان).

**احتمال سوم:** تقیید اطلاق و استقلال مفاهیم متعارض که گروهی این احتمال را برگزیده‌اند (سید مرتضی، ۱۴۰۵، ج ۳: ۴۷؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۵۷۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۱، ج ۴: ۴۵۷ (نسبت به اکثر داده)؛ شهید اول، ۱۴۱۹، ج ۴: ۳۲۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱: ۳۴۶).  
 این فرض دارای دو وجه است:

۱. تقیید اطلاق شرط به وجود شرط دیگر، در این صورت فرض مثال می‌شود: «اذا خفی الاذان عند خفاء الجدران فقصر»؛ ۲. تقیید به عدم شرط دیگر که فرض مثال می‌شود: «اذا خفی الاذان و لم یکن الجدران مخفیة فقصر».

بنا بر وجه اول از این دو وجه هر یک از دو شرط جزء السبب هستند و بنا به وجه دوم، چنانکه جماعتی گفته‌اند، هر یک در صورت عدم شرط دیگر، سبب مستقل است و با وجود شرط دیگر هیچ‌یک سببیتی ندارند؛

**احتمال چهارم:** ابقای مفهوم و منطوق یکی از دو جمله شرطیه، چنانکه ابن ادریس حلی ملتزم به این احتمال شده و مناط قصر را فقط خفای اذان قرار داده و منطوق قضیه دیگر را مقید کرده به خفای اذان و مفهوم آن را مقید به عدم آن ساخته است (ابن ادریس، ۱۴۱۹، ج ۱: ۳۳۱)؛



**احتمال پنجم:** اراده قدر مشترک بین شروط، با این توضیح که: ظاهر جمله شرطیه، این است که شرط به عنوان خاص خود، علت تامه منحصره برای جزا دانسته شده، لیکن تعدد شروط قرینه است بر اینکه شرطیت شرط از حیث عنوان اعم آن است، که شامل شرط دیگری نیز می‌شود (شیخ انصاری، ۱۴۲۵، ج ۲: ۴۰-۴۸).

پس از شیخ انصاری تغییر چندانی در تعداد احتمالات یاد شده به وجود نیامده و تنها وجوه مطرح شده با رویکرد به امکان وقوع آنها مطرح شده است، لذا می‌بینیم آخوند خراسانی احتمال چهارم را - شاید به دلیل مخالفت آن با صریح عقل - از دور خارج کرده است و با تأکید بر چهار احتمال از میان آنها می‌گوید: «در صورت تعدد شرط، ناگزیر باید با تصرف در این شروط از ظهور (اولی آنها) رفع ید نمود به یکی از این طرق:

۱. تخصیص مفهوم هر یک به منطوق دیگری و نتیجه آن انتفاء جزاء در صورت انتفاء هر دو شرط است؛ ۲. رفع ید از مفهوم هر دو شرطیه، که در این حالت هیچ‌یک از دو شرط دلالتی بر عدم مداخلیت شیء دیگر در تحقق جزاء ندارند، به خلاف وجه اول، که دو قضیه به‌رغم تعارض بر نفی دخالت و تأثیر سبب سوم دلالت دارند؛ ۳. تقیید اطلاق شرط در هر یک از دو قضیه به‌واسطه دیگری، که در این صورت هر دو شرط، توأم شرطیت خواهند داشت و با تحقق آنها جزاء محقق بوده و با انتفاء آنها محقق نیست، اگر چه یکی از دو شرط نیز تحقق داشته باشد؛ ۴. شرط چیزی باشد که قدر مشترک بین دو شرط است، به این معنا که تعدد شرط را قرینه‌ای بدانیم برای اینکه شرط در هر یک از دو قضیه به‌عنوان خاص خود شرط نمی‌باشد، بلکه از این حیث شرط است که مصداق برای عنوان اعم از هر دو می‌باشد» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۲۰۰-۲۰۱).

پس از آخوند خراسانی، اغلب صاحب‌نظران نیز آرای خود در مبحث تعدد شرط را در قالب احتمالات یاد شده مطرح کرده‌اند و با بررسی پیرامون آنها نسبت به احتمال مورد نظر خود استدلال می‌کنند (نایینی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۴۲۳ و ۱۴۱۷، همو، ج ۱ - ۲: ۴۸۶؛ آقا ضیاء عراقی، ۱۴۱۷، ج ۱-۲: ۴۸۴-۴۸۵؛ کرباسی، بی‌تا، ج ۲: ۲۲۴-۲۳۵؛ حائری، ۱۴۰۸،

ج ۱-۲: ۲۰۰؛ ایروانی، ۱۳۷۰؛ ج ۱: ۲۶۳ و همو، ۱۴۲۲: ۱۵۳؛ خویی، ۱۴۲۲، ج ۵: ۲۳۹-۲۴۱؛ روحانی، ۱۴۱۶، ج ۳: ۲۴۷؛ روحانی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۲۲۴؛ مکارم، ۱۴۲۴، ج ۲: ۲۴؛ سبحانی، ۱۴۲۶، ج ۲: ۳۶۷؛ وحید، ۱۳۸۹، ج ۴: ۱۹۸) با این تفاوت که برخی از بزرگان مانند میرزای نایینی، تعداد احتمالات را که آخوند خراسانی چهار احتمال ذکر کرده است، همانند شیخ انصاری پنج احتمال مطرح می‌کند، با این تفاوت که احتمال مازاد بر احتمال آخوند در نظر شیخ: «ابقاء مفهوم و منطوق شرطین به حال خود بود»، ولی میرزای نایینی احتمال مازاد را قابلیت هر یک از شروط متعارض به عطف به واسطه «او» عنوان کرده است و در طرح آن می‌گوید: «هر یک از شرطین را به‌عنوان شرطی مستقل بدانیم و در نتیجه اطلاق هر یک از شرطین یاد شده به‌واسطه اثبات عدیل مقید گردد، به‌نحوی که وجود یکی از آنها در اثبات جزا کافی باشد» (نایینی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۴۲۳) که این خود احتمال مستقلی است و پیرامون آن بررسی لازم به عمل می‌آید.

در بعضی از آثار نیز تغییراتی جزئی در این احتمالات ملاحظه می‌شود که ذکر آنها موجب اطالۀ کلام خواهد بود و ثمره‌ای نیز بر آن مترتب نیست، آنچه مهم است نظریات و احتمال منتخب است، که در گفتار آتی بررسی می‌شود.

#### ۴. نظریات پیرامون احتمالات

##### ۴.۱. تخصیص مفهوم هر یک به منطوق دیگری (احتمال اول)

چنانکه در طرح احتمالات نیز گذشت، این احتمال از نظر شیخ انصاری اگرچه مقتضای جمع عرفی و اقوی بودن دلالت لفظ منطوق است، التزام به آن از این حیث مستلزم مجاز است که وضع اولی هر شرطی این است که مفهوم به نحو مطلق داشته باشد (شیخ انصاری، ۱۴۲۵، ج ۲: ۴۸).

میرزای نایینی نیز در بطلان این وجه، چنین اظهار نظر کرده است: «تقیید مفهوم هر یک از شروط متعدد به منطوق دیگری قابل استناد نیست، چون مفهوم قضیه مستقلی نیست که تقیید آن بدون تقیید منطوق ممکن باشد، زیرا که مفهوم در تمام قیود تابع منطوق است»

(میرزای نایینی، ۱۴۱۷، ج ۱-۲: ۴۸۷) و به توضیح آقای خویی: «این وجه غیر معقول است، چون مفهوم لازم عقلی بین بالمعنی الأخص برای منطوق است، لذا تصرف در آن به تقیید یا تخصیص بدون اینکه تصرفی در منطوق صورت پذیرد، معقول نیست، چرا که بازگشت آن به انفکاک لازم از ملزوم خود است و معلول از علت خود، که امری محال است، لذا باید این وجه را به وجهی بازگردانیم که بر اساس آن شرط در مورد تعدد شروط عنوان جامع میان آنهاست» (خویی، ۱۴۲۲، ج ۴: ۲۴۱) که به‌نوعی بازگشت به احتمال پنجم مطرح در این مبحث است.

اما با وجود این اشکالات، این احتمال از سوی برخی از معاصران موجه دانسته شده و به برتری آن در برابر سایر احتمالات استدلال شده است.

شیخ مرتضی حائری بر این عقیده است، چون منشأ این مسئله از تعارض دو اطلاق با یکدیگر ناشی شده است، طریق حل آن در تقیید مفهوم شروط متعدد به منطوق مقابل خود است و استدلال خود بر این مدعا را بر الغای احتمالات دیگر بنا نهاده است و با اثبات ناپذیر دانستن آنها، این نظر را نتیجه می‌گیرد (حائری، ۱۳۸۷، ج ۱: ۴۷۸-۴۹۰) که با توجه به کیفیت استدلال ایشان می‌توان دلایل اثبات برخی از احتمالات را در برابر نظر ایشان قرار دهیم یا نافی آن بدانیم.

آقای مکارم دیگر طرفدار اثبات این احتمال در ازای دیگر احتمالات است که آن را مبتنی بر «قاعده اطلاق و تقیید و جمع عرفی» می‌داند (مکارم، ۱۴۲۴، ج ۲: ۲۶). اما نظر ایشان نیز با دو اشکال مواجه است: یکی اینکه، مفهوم ماهیتی مستقل و منفک از منطوق ندارد تا بتوانیم آن را جدای از منطوق قابل تقیید یا تخصیص بدانیم؛ دیگر اینکه اگر چنین طریقی را استنادپذیر و آن را بر اساس قاعده اطلاق و تقیید بدانیم، گذشته از اشکالاتی که از ناحیه ادله اثبات احتمالات دیگر متوجه می‌شود (که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت) تنها بر اساس نظر کسی قابل اعتماد است که مفهوم را صرفاً از طریق اطلاق در ناحیه شرط یا عقدالوضع استفاده می‌کند؛

#### ۲.۴. صرف نظر از مفهوم شروط متعارض (احتمال دوم)

بر اساس این احتمال که هیچ‌یک از شروط متعارض دال بر انحصار در شرطیت و عدم دخالت شروط دیگر در جزا نیستند، از نظر شیخ انصاری همانند احتمال اول اگر طبق مبنا مفهوم را از وضع استفاده کنیم، مستلزم مجاز است (شیخ انصاری، ۱۴۲۵، ج ۲: ۴۸).

اما از نظر آخوند، این احتمال مورد مساعدت عرف است (آخوندخراسانی، ۱۴۰۹: ۲۰۱). زیرا مفهوم تابع خصوصیتی است که منطوق دال بر آن است و این خصوصیت اگر مستند به وضع است، تعدد شرط قرینه‌ای بر معنای مجازی آن است که مفاد آن نفی این خصوصیت است و اگر مستند به اطلاقی است که قوام آن به عدم بیان خلاف آن است، تعدد شرط بیان این خلاف است، به‌همین دلیل مقتضای عرف، رفع ید از مفهوم هر دو قضیه و تأکید بر عدم دلالت آنها بر مفهوم است.

میرزا علی ایروانی در دفاع از این احتمال می‌گوید: «سبب رفع ید از هر دو مفهوم این است که تعارض موجود بین دلالت دو جمله شرطیه بر حصر است و حصر قابل تجزیه و تبعیض نیست (به‌عنوان یک ماهیت بسیطه یا وجود دارد یا وجود ندارد) اگر وجود دارد، مفهوم ثابت است (چون مفهوم تابع حصر است) و اگر وجود ندارد، مفهوم نیز مرتفع گردیده و از رأس ساقط می‌شود و در صورت تعارض دلالت دو دلیل بر حصر، اگر یکی از آنها در دلالت بر حصر اظهر باشد، همان را اخذ می‌کنیم و رفع ید از حصر دیگر تعیین پیدا می‌کند، و در غیر این صورت با اجمال مواجه می‌شویم و هر دو دلیل از دلالت بر حصر ساقط می‌گردند» (ایروانی، ۱۴۲۲: ۱۵۳).

اما چنانکه برخی از بزرگان گفته‌اند: رفع ید از مفهوم هر دو شرطیه مردود است، به‌دلیل اینکه: «التزام به آن مقتضی و موجب ندارد، و چیزی را که ضرورت در این مقام اقتضا می‌کند، تنها رفع ید از اطلاق دو شرطیه به واسطه تقیید آنها به حرف عطف «و» یا «واو» است و بدین طریق تعارض بین دو شرط از میان رفته و تنافی آنها برچیده می‌شود و

با این وصف، چگونه می‌توان گفت این احتمال مورد مساعدت عرف است (خویی، ۱۴۲۲، ج ۴: ۲۴۱).

#### ۳.۴. تقیید اطلاق و استقلال مفاهیم متعارض (احتمال سوم)

این احتمال دارای دو وجه است، چون ممکن است دو شرط متعارض را به وجود آنها با یکدیگر مقید کنیم و ممکن است به عدم یکدیگر مقید شوند، شیخ انصاری معتقد است، صورت اول (که مفاد آن عطف به واو است) ابعاد وجوه است و در صورت دوم، اگر یکی از شرطین موجود و دیگری معدوم باشد، این شرط به تنهایی سبب است و اگر هر دو موجود شدند، از سببیت ساقط می‌شوند (شیخ انصاری، ۱۴۲۵، ج ۲: ۴۸) و بازگشت وجه اخیر به احتمال دوم است، که بطلان آن واضح است و شاید به همین دلیل است که آخوند خراسانی با وجود طرح این احتمال، درباره آن اظهار نظر نکرده است (آخوندخراسانی، ۱۴۰۹: ۲۰۱) و بر این اساس صاحب تعلیقه بر کفایه در این زمینه می‌نویسد: «تردید نیست که این احتمال خلاف ظاهر منطوق است، زیرا منطوق را جزء المؤثر قرار می‌دهد و حال آنکه به‌طور مطلق تمام المؤثر است» (قوچانی، ۱۴۳۰، ج ۱: ۴۴۰).

میرزای نایینی در تأیید وجه اول این احتمال با وجود اینکه شیخ انصاری آن را ابعاد وجوه دانسته است، می‌گوید: هر قضیه شرطیه‌ای دارای دو اطلاق است: ۱. اطلاق نسبت به هر ضمیمه‌ای، لذا هر وقت گفته شود: «ان خفی الاذان فقصر» ظهور آن در استقلال خفای اذان برای شرطیت قصر است و اینکه این شرط هیچ جزء دیگری ندارد و تمام‌الشرط است؛ ۲. اطلاق نسبت به هر شرطی غیر از این شرط، لذا «ان خفی الانسان فقصر» ظاهر است، در انحصار علیت برای قصر در خفای اذان، که از اطلاق اول تعبیر می‌شود به اطلاق درقبال «واو» و از اطلاق دوم به اطلاق درقبال «او» این در حالت وحدت شرط و جزاء است، در صورتی که شرط متعدد و جزای واحد باشد، بین دو جمله تنافی واقع می‌شود. و راه علاج آن این است که بگوییم اطلاق دوم در طول اول است و اول به لحاظ رتبه مقدم بر دوم است، زیرا مادامی که اطلاق اول تمام نشده و شخص و حد شرط به واسطه آن تعیین

نشده است، نوبت به بحث از انحصار و عدم انحصار علیت نمی‌رسد، لذا با تعدد شرط به مجرد انعقاد اطلاق اول، انعقاد اطلاق دوم ممتنع می‌شود، زیرا انعقاد آن متوقف بر تمامیت مقتضی و عدم المانع است و روشن است که اطلاق اول نسبت به آن مانع است (میرزای نایینی، ۱۳۶۸، ج ۱-۲: ۴۲۴؛ خویی، ۱۴۲۲، ج ۴: ۲۴۴).

وی می‌گوید: در عین حال تقدم رتبی یکی از دو اطلاق بر دیگری موجب آن نمی‌شود که تقیید را منحصر به متأخر بدانیم، زیرا آنچه موجب رفع ید از هر دو اطلاق می‌شود، وجود علم اجمالی به عدم اراده یکی از دو شرط است و نسبت این علم اجمالی به هر دو شرط متقدم و متأخر در رتبه علی‌السویه است، پس نمی‌توان گفت یکی از دو شرط به نحو اختصاصی موجب برای رفع ید دارند و دیگری آن را ندارد. در نتیجه هر دو شرط از حجیت ساقط می‌شوند، بلکه ثبوت جزا و تحقق آن در صورت تحقق مجموع دو شرط حاصل می‌شود. و بر فرض تحقق انفرادی هر یک از دو شرط، ثبوت جزاء مشکوک فیه بوده و از آنجا که هر دو اطلاق در اثر تعارض ساقط شده‌اند و در این بین اصل لفظی وجود ندارد که به آن مراجعه شود و نوبت به اصل عملی می‌رسد و نتیجه تقیید، اطلاق با عطف به «واو» است (میرزای نایینی، ۱۳۶۸، ج ۱-۲: ۴۲۴-۴۲۵).

و ملخص نظر ایشان در ضرورت رجوع به اصل عملی، این است: با توجه به علم اجمالی نسبت به اینکه یکی از دو شرط (متنافی) اراده نشده است، اخذ و اعتماد به هر دو ناممکن بوده و هر دو ساقط می‌شوند و با این فرض هیچ اصل لفظی از عموم و اطلاق در بین نیست تا برای اثبات جزا به آن تمسک شود، که در فرض مثال عبارت است از وجوب قصر در صورت تحقق یکی از دو شرط در خارج، به‌طور طبیعی نوبت به اصل عملی می‌رسد و با توجه به اینکه وجوب قصر در مفروض بحث با فرض انفراد هر یک از دو شرط مشکوک فیه است، از این ناحیه مرجع اصالة البرائه است (خویی، ۱۴۲۲، ج ۴: ۲۴۵).

و از ناحیه دیگر با فرض شک در تبدل وظیفه از اتمام به قصر، ادله استصحاب شامل استصحاب بقا و وجوب تمام هستند.

و به بیان دیگر: تردیدی نیست که قبل از خفای اذان و جدران هر دو، وظیفه مکلف اتمام نماز است و پس از خفای هر دو وجوب قصر فعلیت می‌یابد و این دو صورت خارج از محل کلامند و بحث در صورت سوم است که بر اساس آن یکی از این دو خفا دارد و دیگری ندارد، و در این صورت با عنایت به اینکه اطلاق هر یک از دو شرط به واسطه علم اجمالی نسبت به مخالفت یکی از دو شرط با واقع از اعتبار ساقط شده، به طور طبیعی نوبت به اصل عملی می‌رسد که در ما نحن فیه استصحاب وجوب اتمام است و دلیل آن شک در بقای آن و تبدلش به قصر است، بنابراین نتیجه تقیید با عطف به او است (همان: ۲۴۶).

آقای خویی معتقد است میرزای نایینی هم از نظر صغروی و هم به لحاظ کبروی محل اشکال است، اما به حسب صغروی به دلیل اینکه مورد کلام و محل بحث از صغریات اصل عملی نیست، بلکه از صغریات اصل لفظی است.

توضیح اینکه: وجوب قصر بر مسافر به واسطه اطلاقات وارده در کتاب و سنت ثابت است و مقصود از آن سفر عرفی است که از نظر عرف شامل حال هر کس می‌شود که به قصد سفر از شهر خود بیرون می‌رود، لکن شارع وجوب قصر را مقید کرده به حد ترخص و مادامی که مکلف به این حد نرسد، قصر بر وی واجب نیست.

حال اگر یکی از دو اماره قصر یعنی خفای اذان و جدران فعلیت یافت و در وجوب قصر با فرض خفای یکی از این دو شک حاصل شد، مرجع مسئله اطلاقات است نه اصل عملی از قبیل برائت از قصر یا استصحاب بقا تمام مقتضای اطلاق وجوب قصر است ... زیرا آن مقداری که از تقیید وجوب قصر ثابت شده این است که اگر خفای اذان و جدران حاصل نشود قصری وجود ندارد، اما آیا خفای یکی از این دو نیز می‌تواند قید برای آن باشد یا خیر، علم به آن نداریم و با این فرض پس از سقوط هر دو اطلاق در اثر تعارض،

دلیلی بر تقیید باقی نمی‌ماند و نتیجه می‌شود عطف به «او» به عکس آن چه میرزا گفته است (همان: ۲۴۷).

اما از حیث کبرای استدلال ایشان، اشکال این است که مقتضای قاعده این است که اطلاق مقابل به واسطه عطف به «او» مقید می‌شود نه به عطف «واو» به دلیل اینکه بین دو منطوق دو قضیه شرطیه یاد شده منافاتی وجود ندارد، زیرا وجوب قصر مستند به خفای اذان، منافی با وجوب آن در صورت خفای جدران نیست، زیرا فرض این است که ثبوت یک حکم برای موضوعی، دلالتی بر نفی آن از غیر آن ندارد و نیز میان مفهوم آن دو نیز منافاتی نیست، زیرا روشن است که عدم وجوب قصر در صورت عدم خفای اذان، منافی با عدم وجوب آن در صورت عدم خفای جدران نیست، چون عدم ثبوت یک حکم در صورت عدم چیزی مقتضی ثبوت آن در صورت عدم شیء دیگر نیست تا میان آن دو تنافی وجود داشته باشد. بلکه منافات میان اطلاق مفهوم یکی و منطوق دیگری است با قطع نظر از دلالت آن بر مفهوم و در اینجاست که نیازمند به راه‌حل هستیم و راه‌حل میرزای نایینی این است که از هر اطلاق رفع ید و به اصل عملی مراجعه شود.

این طریق اگر چه شاید درست هم باشد، با فرض امکان جمع عرفی میان متعارضین نوبت به آن نخواهد رسید، زیرا می‌توان بین دو دلیل به انحای مختلف جمع کرد، مانند اینکه یکی از آن دو را حمل بر استحباب یا تقیه یا مانند آنها بکنیم، اگرچه مطلوب آن است که جمع مورد نظر تنها جمعی است که عرف مساعد آن است و جمع عرفی ممکن است در این مقام تخصیص مفهوم هر یک از دو قضیه با منطوق دیگری است که نتیجه آن تقیید و جمع به «او» است که جمع دلالتی مطابق با ارتکاز عرفی در محل بحث ماست (همان: ۲۴۸-۲۵۰).

استدلال میرزای نایینی برای اثبات ضرورت تقیید شروط متعدد به وجود یکدیگر یا عطف به «واو» مرکب از چند مدعاست که بررسی نظریه وی نیازمند جمع‌بندی آنهاست:



۱. وجود دو اطلاق برای هر قضیه شرطیه، یکی اطلاق نسبت به هر جزئی که بخواهد به‌عنوان جزء و ضمیمه‌ای برای شرط مطرح شود و دیگری اطلاق نسبت به شرطی که جانشین شرط مذکور شود؛

۲. برای رفع تنافی بین شروط متعدد مقتضی جزای واحد، لازم است اطلاق به معنای دوم را در طول اطلاق اول قرار بدهیم، زیرا بدون تمامیت اطلاق اول و تشخیص شرط برای شرطیت نوبت به اطلاق دوم و انحصار نمی‌رسد و با فرض تقدم اطلاق اول، اگر شروط متعدد باشند، به مجرد انعقاد اطلاق اول، اطلاق دوم به لحاظ مانع بودن اطلاق اول نسبت به انعقاد آن ممتنع می‌شود.

از نظر ایشان نتیجه حاصل از این دو مقدمه با عنایت به تأکید بر اطلاق «واوی» در برابر اطلاق «اوی» این است که ثبوت و تحقق جزا منوط به حصول هر دو شرط است و اگر با حصول یکی از شروط شک در تحقق جزا داشته باشیم، اگر شک در اصل حدوث تکلیف باشد، مرجع اصل براءت است و اگر شک در تبدیل تکلیف باشد، مرجع اصلی استصحاب و بقای بر حالت سابقه است.

از نظر آقای خویی نظریه میرزای نایینی با دو اشکال جدی صغروی و کبروی مواجه است: ۱. مورد کلام و بحث ما از صغرویات کبرایی نیست که ایشان بر اساس آن مرجع در مسئله را اصل عملی قرار دادند، بلکه از صغریات اصل لفظی، نظیر عموم و اطلاق است؛ ۲. مقتضای قاعده این است که آنچه تقیید می‌شود، اطلاق در ازای عطف به «او» باشد نه اطلاق در ازای عطف به «واو» (زیرا تقیید به «واو» در صورتی ممکن است که تنافی و تعارض مفروض یا بین منطوق شروط متعدد باشد یا بین مفهوم آنها در حالی که تنافی بین مفهوم یکی با منطوق دیگری است) به‌عنوان مثال بین دو منطوق در دو قضیه شرطیه مورد بحث تنافی وجود ندارد، زیرا وجوب قصر در صورت خفای اذان، منافی وجوب قصر در صورت خفای جدران نیست و بین مفهوم آن دو نیز تنافی وجود ندارد، زیرا عدم وجوب قصر در صورت عدم خفای اذان، منافی با عدم وجوب آن در صورت عدم خفای جدران

نیست، بلکه تنافی، بین اطلاق مفهوم یکی با منطوق دیگری است (خویی، ۱۴۲۲، ج ۴: ۲۴۹).

آقای خویی پس از این دو اشکال، به نکته دیگری اشاره کرده است و می‌گوید: «اگر چه می‌توان به واسطه طریق اتخاذ شده از سوی میرزا، به علاج تعارض پرداخت، ولی با وجود امکان جمع عرفی بین دو دلیل متعارض، وجهی برای آن باقی نمی‌ماند و نوبت به آن نمی‌رسد و باید از طریقی استفاده کنیم که معهود بین اهل عرف است و آنچه ایشان گفته‌اند خارج از محدوده مفاهیم عرف بوده و غیر قابل مساعدت است» (همان).

در این عبارت دو مدعا طرح شده است، یکی خارج از محدوده عرفی بودن راه‌حل میرزای نایینی و دیگری امکان جمع عرفی، که نظر آقای خویی بر اساس آن است، که به مناسبت به هر دو اشاره می‌کنیم، اما دلیل مدعی اول این است که: «حاصل نظر میرزای نایینی رفع ید از هر دو اطلاق و رجوع به دلیل دیگر است که خلاف مقتضای عرف است» (همان) و دلیل مدعی دوم اینکه: «تعارض بین شرطین، تعارض بین اطلاق مفهوم هر یک با منطوق دیگری است، اگر چه فرض بر این باشد که منطوق مزبور، دلالتی بر مفهوم ندارد. و از آنجا که نسبت منطوق به مفهوم نسبت خاص به عام است (و تنافی بین ظهور عام در عموم و ظهور خاص در تخصیص است) اطلاق عام با ظهور خاص مقید می‌شود و از طرف دیگر به سبب لازم عقلی بودن مفهوم برای منطوق، تصرف در مفهوم بدون تصرف در منطوق ممکن نیست، هرگونه تصرف در مفهوم، مستلزم تصرف در منطوق آن نیز خواهد بود و لازمه چنین تقییدی، این است که در واقع یکی از این دو شرط، شرطیت دارند و به «او» عطف به یکدیگر می‌شوند.

پس هرگاه مفهوم «اذا خفی الاذان فقصر» را به منطوق «اذا خفی الجدران فقصر» مقید کنیم و بالعکس، در هر صورت نتیجه، عدم وجوب تقصیر است مگر با تحقق یکی از دو شرط، اما طریقی که میرزای نایینی مبنی بر تقیید اطلاق به عطف «واوی» ارائه کرد، اگر چه رافع تعارض است، ولی مقتضی ندارد» (خویی، ۱۳۶۸، ج ۱-۲: ۴۲۵).

نظر آقای خوئی از جهاتی جای تأمل دارد: ۱. در این نظریه تعارض بین صدر و ذیل وجود دارد، به نحوی که التزام به صدر آن، با التزام به ذیل آن ناسازگار است، زیرا در صدر مطلب، نظریه میرزای نایینی با عنایت به دو دلیل اقامه شده ابطال گردیده و در ذیل به رافعیّت این نظریه نسبت به تعارض در ما نحن فیه حکم می‌شود. در حالی که تصویر رافع بودن نظریه برای تعارض با نفی اقتضای آن جمع شدنی نیست؛

۲. نسبت منطوق شروط متعدد با مفهوم آنها نسبت عموم و خصوص نیست، بلکه تعارض میان آنها به نحو عموم و خصوص من وجه است، نه مطلق، زیرا اگر دو شرط متعدد با جزای واحد را در نظر بگیریم مانند: «ان جائک زید فاکرمه» و «ان صلی زید فاکرمه» ماده اجتماع این دو - یعنی منطوق جمله اول و مفهوم جمله دوم - این است که زید بیاید و نماز نخواند. مفهوم جمله دوم می‌گوید اکرام او واجب نیست، اما ماده افتراق منطوق جمله اول - که مفهوم جمله دوم نباشد - این است که زید بیاید و نماز هم بخواند، که در این حال منطوق جمله اول می‌گوید اکرام زید واجب است، ولی مفهوم جمله دوم نمی‌گوید اکرام او واجب نیست، یعنی نسبت به حکم آن ساکت است و مفاد افتراق مفهوم جمله دوم این است که زید نیاید و نماز هم نخواند، که در این صورت مفهوم جمله دوم می‌گوید اکرام زید واجب نیست، ولی منطوق جمله اول نمی‌گوید که اکرام او واجب نیست، یعنی نسبت به حکم آن ساکت است. بنابراین نسبت بین منطوق جمله اول و مفهوم جمله دوم عموم و خصوص من وجه است. (شهید صدر، ۱۴۱۷: ۱۸۹). بنابراین با وجود وارد بودن اشکالات آقای خوئی بر نظریه میرزای نایینی، نظریه خود ایشان نیز با اشکال مواجه است.

#### ۴.۴. ابقای مفهوم و منطوق یکی از دو جمله شرطیه (احتمال چهارم)

این احتمال که بر اساس آن یکی از دو جمله شرطیه منطوقیه منطوقاً و مفهوماً ابقا شده است و به ظهور آن در هر دو جهت التزام می‌شود و قضیه دیگر از هر دو حیث مقید می‌شود، چنانکه ابن ادریس حلی به آن ملتزم شده (ابن ادریس، ۱۴۱۹، ج ۱: ۳۳۱). از نظر

شیخ مستلزم الغای کامل جمله دیگر بوده و بطلان آن واضح است. (شیخ انصاری، ۱۴۲۵، ج ۲: ۴۹) گذشته از اینکه مستلزم ترجیح بلامرجح است، چون وجهی برای ابقای ظهور یکی از دو شرط و الغای دیگری بیان نشده است.

#### ۵.۴. قول به جامع (احتمال پنجم)

##### ۱.۵.۴. طریق شیخ انصاری

شیخ انصاری، ضمن بررسی احتمالات پنج‌گانه خود درباره هر یک از آنها به صورت مستدل اظهار نظر کرده است و نظر نهایی خود را چنین طرح می‌کند که: اگر احتمال اول (تخصیص مفهوم هر یک از شروط با منطوق دیگری) و احتمال دوم (رفع ید از مفهوم هر دو قضیه) را در نظر بگیریم، و از سوی دیگر مفهوم را مستفاد از وضع بدانیم، اخذ این دو احتمال، مستلزم استعمال مجازی شرط است (زیرا وضع اولی هر قضیه شرطیه‌ای این است که مفید مفهوم باشد) و اگر احتمال سوم را در نظر بگیریم (که وی در بیان آن آورده است): «تقیید اطلاق شرط در هر یک از دو قضیه متعارض به واسطه دیگری یا به نحو وجودی است که در این صورت مراد در مثال مذکور خواهد بود: «اذا خفی الاذان عند خفاء الجدران فقصر» یا به نحو عدمی است که در این صورت معنای مورد نظر عبارت است از «اذا خفی الاذان و لم یکن الجدران مخفیه فقصر» از این نظر محل اشکال است که: بنابر فرض اول (وجودی بودن) بازگشت امر به این است که هر یک از این دو شرط جزءالسبب باشند، بنابراین جزا به صرف وجود یکی از دو شرط محقق نمی‌شود، چنانکه جماعتی به این احتمال گرویده‌اند (ر.ک: سید مرتضی، ۱۴۰۵، ج ۳: ۴۷؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۵۷۳؛ شهید اول، ۱۴۱۹، ج ۴: ۳۲۱) و این ابعاد وجوه است و بنا بر فرض دوم (عدمی بودن) هر یک سبب مستقل در صورت عدم دیگری هستند، اما با وجود دیگری، هر دو از سببیت ساقطند (بر اساس فرض اول این دو شرط با او، عطف به یکدیگر می‌شوند و در فرض دوم با او). وی بر این عقیده است که این دو احتمال (دوم و سوم) اگرچه با استفاده مفهوم از اطلاق سازگارند و در مواردی هم به اطلاقی بودن مفهوم به این

دو وجه استدلال شده است، با استناد مفهوم به وضع (که نظر ایشان نیز همین است) سازگاری ندارد، چرا که مستلزم مجاز خواهد بود. ولی اگر مفهوم را مستند به اطلاق بدانیم، تنها تقييد اطلاق لازم می‌آید و اگر تقييد اطلاق را نیز مستلزم مجاز دانستیم، حداقل بر غیر خود از انواع مجاز مقدم است (شیخ انصاری، ۱۴۲۵، ج ۲: ۴۹).

اما احتمال چهارم (ابقاي مفهوم و منطوق یکی از دو شرطیه و تصرف در مفهوم منطوق شرطیه دیگر) از نظر شیخ، مستلزم الغای کامل جمله دیگر است که بطلان آن واضح است و در نتیجه با تقویت احتمال پنجم (اراده قدر مشترک بین شرطین) اظهار می‌کند: «انّ الظاهر من الجملة الشرطیه هو کون ما أخذ فی الشرط بعنوانه الخاص علّة تامّة منحصره للجزاء، ألا انّ تعدّد الشرط ینهض قرینة علی انّ الشرط انّما هو شرط بعنوانه الاعم الشامل للشرط الآخر فلا مجاز فیما یدل علی العلقه و لا تقييد فی اطلاق احد الشرطین و لعلّ العرف یساعد علی ذلك بعد الاطلاع علی التعدّد: درست است که ظهور اولیه جمله شرطیه با عنوان خاص آن علیت تامه منحصره بودن شرط برای جزا است، تعدد شرط قرینه بر این است، که شرطیت شرط منوط به عنوان اعم آن است، که شامل شرط دیگر نیز می‌شود. بنابراین نه مجاز در دال بر علقه و ارتباط لازم می‌آید و نه اطلاق یکی از دو شرط مقید می‌شود و این مقتضای نظر عرف است» (همان، ج ۲: ۴۹؛ قائینی النجفی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۱۴۹) که عنوان جامع بین شروط متعدد را شرط واحد بدانیم و اشکال را مرتفع کنیم؛

#### ۲.۵.۴. طریق آخوند خراسانی

آخوند خراسانی اگر چه به ظاهر نظر واحدی در مبحث ما ندارد، از عبارت وی استفاده می‌شود که در نهایت متمایل به تأیید نظریه جامع انتزاعی شده است. وی می‌گوید: «از نظر عرف وجه دوم درست است (که بر اساس آن از مفهوم شرطین متعارض رفع ید می‌کنیم و دلالت آنها بر نفی تأثیر ثالث در جزاء را نفی می‌نماییم) اما از نظر عقل ... ملاحظه شروط متعدد - از این حیث که مختلفند - حاکی از آن است که ممکن نیست هر یک از آنها به تنهایی مؤثر در جزا باشند، زیرا لازم است بین علت و معلول

ارتباط خاصی وجود داشته باشد و از دیگر سو، ممکن نیست یک چیز از این حیث که یک چیز است، مرتبط و معلول برای دو چیز باشد - از این حیث که دو چیزند - و بر این اساس گفته شده است:

«الواحد لا یصدر عنه آلا الواحد» پس به ناچار باید گفت در اینجا فی الواقع یک شرط وجود دارد و آن (قدر) مشترک بین شرطین است که پس از رفع ید از مفهوم و بقای اطلاق به حال خود در هر یک از دو شرط یاد شده، به آن ملتزم می‌شویم و اطلاق شرط در هر دو قضیه نیز به حال خود باقی می‌ماند و این منافاتی با بناء عرف مبنی بر تعدد تأثیر به تعداد شروط ندارد» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۲۰۱؛ آقاضیاء، ۱۴۱۷، ج ۱-۲: ۴۸۵؛ بروجردی، ۱۴۱۵: ۳۰۴) زیرا تصویر جامع بین شروط، مقتضای تأمل عقلی است و اینکه تأثیر آنها به تعداد وجود یا ماهیت متعدد باشد، مقتضای عرف و اذهان عامی است که از نظر آخوند در مقام تقابل میان این دو اقتضا، آنچه تأمل عقلی اقتضا می‌کند، مقدم است.

و نظر اول آخوند از این نظر جای مناقشه دارد که آنچه ایشان منسوب به عرف دانسته است، مبنی بر اینکه در صورت تعدد شرط، عرف از مفهوم هر دو قضیه شرطیه رفع ید می‌کند، عرف بین دو حالت اتصال کلام در بیان دو شرط و انفصال آن دو فرق می‌نهد، به نحوی که اگر دو شرط به صورت متصل ارائه شوند، مفهوم را ساقط می‌بیند و حرف آخوند در این زمینه درست است، ولی بحث در صورت انفصال است که در این حالت نمی‌توان گفت عرف، رفع ید از مفهوم دو شرط می‌کند، زیرا ظهور عرفی هر یک از دو شرط منعقد است و لازم است راه‌حل دیگری اندیشیده شود.

#### ۳.۵.۴. اشکال وارد بر نظریه فرض جامع

۱. تردیدی نیست که قول به قدر مشترک بین شروط متعدد یا جامع ذاتی یا انتزاعی میان آنها، ناشی از محذور عقلی تعارض بین اقتضا و علیت انحصاری دو شرط است، که ورود آنها بر معلول واحد یا اقتضاءشان نسبت به جزای واحد، موجب اجتماع مثلین یا توارد

علتین بر معلول واحد می‌شود، که هر دو محال عقلی هستند و اگر چنین محدودی در میان نباشد، اساساً توجیهی برای اعتبار جامع بین شروط نداریم.

اما سخن در خود جامع است که آخوند پس از قول به رفع ید از مفهوم و بقای اطلاق دو شرطیه به حال خود ملتزم به آن شده، ولی درباره ماهیت آن، مراد خود را بیان نکرده است و این امر موجب ابهام در این نظر شده و برخی از اهل نظر را بر آن داشته است تا با ترسیم آن به بیان این نظریه بپردازند که از جمله می‌توان به نظر صاحب متقی‌الاصول اشاره کرد که می‌گوید: «به نظر می‌رسد معنای کلام آخوند این است که التزام به جامع بودن شرط، متوقف بر دو امر است: الف) رفع ید از اطلاق مفهوم در هر دو شرط، چون باقی ماندن اطلاق هر دو شرط به حال خود، منافی با منطوق هر یک از آنهاست که دال بر ثبوت جزاء به ثبوت شرط می‌باشد، در حالی که التزام به هر دو توأماً ممکن نیست. و روشن است که شرطیت جامع فرع ثبوت در صورت ثبوت هر یک از شرطین است و این امر ممکن نیست مگر با رفع ید از مفهوم؛

ب) التزام به شرطیت استقلالی هر یک از شرطین چون اگر شرط، مرکب از دو شرط یا مجموع آنها باشد، جامع بودن شرط بین آنها فاقد معنا خواهد بود» (روحانی، ۱۴۱۶، ج ۳: ۲۵۱) نظری که خود از جهات عدیده‌ای محل اشکال است و بیش از آنکه به توضیح مراد آخوند از جامع انتزاعی بپردازد، بر ابهام آن افزوده است، زیرا که بر فرض پذیرش این دو مقدمه‌ای که ایشان بیان کرده‌اند، تنها امکان ذاتی چنین جامعی تصحیح و تقریر می‌شود، اما اینکه برای امکان وقوعی آن نیز در شرطین متعدد چنین اقتضایی وجود داشته باشد، مطلبی است که به دلیل خاص دیگری نیازمند است؛

۲. استدلال عقلی آخوند، که با استناد به قاعده الواحد صورت گرفته، مردود است، زیرا اساساً مورد این قاعده و محل جریان آن واحد بسیط من جمیع الجهات و الحیثیات است، که وحدت او وحدت حقه حقیقیه است و به‌طور مطلق هیچ تعددی در آن وجود ندارد، و جزای شرط در ما نحن فیه، اگر چه وحدت سنخی دارد، وحدت حقه حقیقیه که وحدت

من جمیع الجهات است را ندارد. و این ممکن است که واحد سنخی، از اسباب و شروط متعدد صادر شود (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۴۲۰).

علاوه بر اینکه مجرای قاعده الواحد اسباب و مسببات تکوینیه است، که تأثیر واقعی در آنها ناشی از رابطه خاص علت و معلولی است و اگر چنین نباشد، لازم می‌آید هر چیزی در دیگری تأثیرگذار باشد و موجب عقلی برای تقریر چنین قاعده‌ای لزوم حفظ سنخیت بین علت و معلول است، اما در امور اعتباریه و اسباب شرعیه که حقیقت آنها قائم به لحاظ لاحتظ و اعتبار معتبر است، منعی وجود ندارد که در اعتبار و لحاظ وی، یک چیز مستند به دو چیز باشد و قیاس این مطلب به تکوینات مع الفارق است، لذا راهبرد آخوند به فرض جامع با این محذور عقلی مواجه است.

### نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد برای حل مسئله در ما نحن فیه راه‌حل مطلق وجود ندارد که بتوان بر اساس آن، تنها یکی از احتمالات یاد شده را اختیار کرد. بلکه طریق حل آن باتوجه به اختلاف مبانی در اثبات مفهوم شرط مختلف است که مختصراً نظر منتخب خود را در همین زمینه، در سه مرحله ارائه می‌کنیم:

۱. اگر حصر در جمله شرطیه و مفهوم آن را از طریق وضع اثبات می‌کنیم، چنانکه در نظر امام خمینی آمده است: تعارض بین دو اصالة الحقیقه در دو جمله شرطیه است و با عدم ترجیح - که فرض مسئله چنین است - (با حفظ وضعی بودن مفهوم از یک طرف و تأکید بر اصالة الحقیقه از طرف دیگر) و عدم امکان ترجیح در مجازات هر دو مجمل خواهند بود» (امام خمینی، ۱۴۱۳، ج ۲: ۱۹۰). بر اساس این نظر معنای حقیقی شرط انحصار است و تقابل در انحصار به نحوی که هیچ‌یک ترجیح بر دیگری نداشته باشد، گویای مجازی بودن استعمال هر دو شرط است، و تحفظ بر حقیقی بودن معنای هر یک از شروط از یک سو و اختلاف معنا و مفاد آنها از سوی دیگر، موجب تنافی بین دو اصالة الحقیقه است و عقل می‌گوید ممکن نیست یک چیز دارای دو علت منحصره باشد و در



تقابل بین مجازین، از آنجا که هر دو مجاز قرینه بر تعیین مراد دارند، ترجیح آنها بر یکدیگر ناممکن است و با تحقق تعارض در مرحله منطوق و از دست دادن ظهور مفهومی هر دو ساقط می‌شوند؛

۲. اگر حصر جمله شرطیه را از انصراف استفاده می‌کنیم، در مقام تعارض بین دو انصراف هیچ‌یک ترجیح بر دیگری نداشته و ساقط می‌شوند (همان). زیرا انصراف در قوه و حکم حقیقت است و همان‌گونه که بر اساس استفاده مفهوم از وضع با محذور عدم امکان ترجیح احد المجازین مواجه هستیم، در اینجا نیز با محذور عدم امکان ترجیح احد الانصرافین بر دیگری مواجه هستیم؛

۳. اگر مفهوم را از طریق اطلاق استفاده می‌کنیم، که بر اساس آن متکلم در مقام بیان چیزی است که شرط برای تحقق جزا است، در صورت تعدد شروط و اتحاد جزا از مفهوم هر دو اطلاق رفع می‌شود چرا که بیان شرط دیگر کاشف از این است که متکلم در مقام بیان شرط منحصر نیست و اطلاقی که مستند مفهوم بود از میان می‌رود (روحانی، ۱۴۱۶، ج ۳: ۲۴۸).

بنابراین در هر سه صورت وضعی، انصرافی و اطلاقی بودن مفهوم شرط، با فرض تعدد شروط و اتحاد جزا، قائل به تساقط هستیم و احتمال دوم را که «رفع ید از مفهوم در شروط متعارض» است، اختیار می‌کنیم، که محقق ابروانی در تأیید آن به عدم قابلیت شرط انحصاری برای تجزیه و تبعیض استدلال می‌کند مبنی بر اینکه وجود مفهوم دایره مدار وجود حصر و عدم آن، دایره مدار عدم حصر است و در صورت تقابل بین دو حصر یا دو شرط منحصر با اجمال مواجه می‌شویم (ابروانی، ۱۴۲۲: ۱۵۳) واز آنجا که ظهور وضعی، انصرافی و مقامی دارای مراتب نیست و بسیط هستند، به این معنا که یا وجود دارند یا ندارند و ممکن نیست یک ماهیت دارای دو وجود باشد، فرض دو وجود برای آن مؤید نبود آن است؛

۴. اگر مفهوم را از اطلاق لفظی استفاده می‌کنیم، در این صورت با فرض تعدد شروط، از اطلاق مفهوم رفع ید و اصل آن را حفظ می‌کنیم، چون تعدد شرط، خللی به انعقاد اطلاق لفظی وارد نمی‌کند و تنها کاشف از عدم مطابقت شروط متعدد با مراد جدی است که راه‌حل آن تقييد اطلاق جمله شرطیه مقتضی مفهوم با شرط دیگر است و اختیار وجه اول از احتمال سوم و تقييد اطلاق با عطف به «واو» شروط متعدد.

## منابع

۱. ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد (۱۴۱۹ق). *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲. اراکی، محمدعلی (۱۳۷۵). *اصول الفقه*، قم، مؤسسه در راه حق.
۳. اصفهانی، محمدتقی الرازی النجفی (۱۴۲۱ق). *هدایة المسترشدين فی شرح اصول معالم الدین*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۴. اصفهانی، محمد حسین بن عبدالرحیم (۱۴۰۴ق). *الفصول الغرویة*، بی‌جا، دار احیاء العلوم الاسلامیة.
۵. اصفهانی، محمد حسین (۱۴۱۸). *نهایة الدرایة فی شرح الکفایة*، مؤسسه آل‌البت (ع) لاحیاء التراث.
۶. امام خمینی، روح‌الله (۱۳۶۷). *تهذیب الاصول (المقرّر: جعفر السبحانی)*، قم، دارالفکر.
۷. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۳ق). *مناهج الوصول الی علم الاصول*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۳ق). *انوارالهدایة فی التعلیقه علی الکفایة*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۹. انصاری، مرتضی بن محمدامین (۱۴۲۵ق). *مطارح الانظار (المقرّر: الکلاتری الطهرانی، ابوالقاسم)*، قم، مجمع فکر الاسلامی.
۱۰. ایروانی، میرزا علی بن الحسین (۱۴۲۲ق). *الاصول فی علم الاصول*، قم، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی.
۱۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰). *نهایة النهایة فی شرح الکفایة*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۱۲. بروجردی، سید حسین الطباطبایی (بی‌تا). *تقریرات فی اصول الفقه (المقرّر: اشتهااردی، علی پناه)*، مؤسسه النشر الاسلامی.

۱۳. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۲). الحاشیة علی الکفایة (المقرّر بهاء الدین النجفی)، انصاریان، قم، بی‌نا.
۱۴. تبریزی، میرزا جواد (۱۴۲۲ق). دروس فی مسائل علم الاصول، قم، دار الصدیقة الشهیدة.
۱۵. خویی، سید ابولقاسم (۱۰۴۶ق). محاضرات فی اصول الفقه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۶. حائری، مرتضی بن عبدالکریم (۱۳۸۷). مبانی الاحکام، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۷. حائری، عبدالکریم الیزدی (۱۴۰۸ق). درالفوائد، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۸. حرّ العاملی، محمّد بن الحسن (۱۴۲۳ق). الفوائد الطوسیة، قم، مکتبه المحلّاتی.
۱۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳). وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، تهران، المطبعة الاسلامیة.
۲۰. حکیم، السید محسن (۱۴۰۸ق). حقائق الاصول، قم، کتابفروشی بصیرتی.
۲۱. حکیم، السید محمّد سعید (۱۴۲۲ق). الکافی فی اصول الفقه، قم، مطبعة ستاره.
۲۲. حلّی، حسین (بی‌تا). اصول الفقه، قم، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث.
۲۳. خرازی، سیدمحسن (۱۴۲۲ق). عمدة الاصول، قم، مؤسسه در راه حق.
۲۴. خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹ق). کفایة الاصول، قم، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث.
۲۵. خویی، سید ابوالقاسم بن علی اکبر (۱۴۱۹ق). دراسات فی علم الاصول (المقرّر: الهاشمی، سیدعلی)، قم، مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی.
۲۶. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۲ق). المحاضرات فی اصول الفقه (المقرّر: قیاض، محمّد اسحق)، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
۲۷. روحانی، السید محمد (۱۴۱۶ق). منتقى الاصول (تقریرات دروس)، قم، الهادی.
۲۸. روحانی، السید محمد صادق (۱۴۱۲ق). زبده الاصول، قم، مدرسه الامام الصادق (ع).
۲۹. سبحانی، جعفر (۱۴۲۶ق). ارشاد العقول الی مباحث الاصول (المقرّر: الحاج العاملی، محمّد حسین)، قم، مؤسسه الامام الصادق (ع).
۳۰. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۳ق). مسالك الافهام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة.

۳۱. طباطبایی، السيد محمدبن علی الموسوی العاملی (۱۴۱۰ق). مدارک الاحکام، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث.
۳۲. فاضل الهندی، بهاء الدین محمدبن الحسن (۱۴۰۵ق). کشف اللثام، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی.
۳۳. قزوینی، السيد علی الموسوی (۱۴۲۵ق). تعلیقہ علی معالم الاصول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۳۴. قمی، السيد تقی الطباطبایی (۱۳۷۱). آراؤنا فی اصول الفقه، قم، المفید.
۳۵. قوچانی، علی (۱۴۳۰ق). تعلیقہ علی کفایة الاصول، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث.
۳۶. مکارم، ناصر (۱۴۲۴ق). انوار الاصول (تقریرات دروس، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، بی‌نا.
۳۷. مظفر (۱۳۸۷). اصول الفقه، قم، انتشارات اسلامی.
۳۸. نایینی، محمد حسین (۱۴۱۷ق). فواید الاصول، قم، انتشارات اسلامی.
۳۹. عراقی، ضیاءالدین (۱۴۱۷ق). نہایة الافکار، قم، انتشارات اسلامی.
۴۰. علم الهدی، سید مرتضی (۱۴۰۵ق). رسایل الشریف المرتضی، قم، انتشارات دارالقرآن الکریم.
۴۱. طوسی، محمدبن الحسن (۱۴۰۷ق). کتاب الخلاف، قم، انتشارات اسلامی.
۴۲. طباطبایی، سید محمد (۱۴۱۱ق). مدارک الاحکام، بیروت، مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۴۳. شهید اول، محمدبن مکی (۱۴۱۹). ذکر الشیعة، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۴۴. نایینی، محمد حسین (۱۳۶۸). اجود التقريرات، قم، انتشارات مصطفوی.
۴۵. الکرباسی، محمد ابراهیم (بی‌تا). منهج الاصول، بیروت، دارالبلاغه.
۴۶. صدر، الشهید سید محمد باقر (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الاصول (المقرّر: الهاشمی، سید محمود)، قم، مرکز الغدير للدراسات الاسلامیة.
۴۷. قائینی النجفی، محمد الفاضل (۱۴۲۲ق). اللؤلؤة الغرویة فی اصول الفقه، امیر.

۴۸. بروجردی، سید حسین الطباطبایی (بی تا). *تقریرات فی اصول الفقه (المقرّر: اشتهاردی، علی پناه)*، مؤسسه النشر الاسلامی.
۴۹. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۲ق). *الحاشیة علی الكفایه (المقرّر بهاء الدین النجفی)*، قم، انصاریان.
۵۰. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۵ق). *نهایة الاصول (المقرّر: منتظری، حسینعلی)*، قم، نشر تفکر.